

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدين بوم وېر زنده يک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهيم  
از آن به که کشور به دشمن دهيم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختار زاده  
شهر استن - المان

## دیوار

مدعی گفت ، چه بیهوده چغیدن داری  
حرف مفتی به لب و ، جامه رزیدن داری  
داد و بیداد چرا ، مویه و فریاد ز چه  
قامت سرو اگر بهر خمیدن داری  
گوش دل باز نما و دهن خویش ببند  
سخنی دارم اگر ، تاب شنیدن داری  
دل شیر و ، کمر فیل و پلنگ میخواد  
طاقت حمل ، و یا زور کشیدن داری  
ز رحیقی که بود ، تلختر از زهر فراق  
غنچه نشکفته و تو ، ذوق شربیدن داری  
چند سالی به کجا بودی و اکنون ز چه رو  
به لقای جسد مرده تپیدن داری  
به حیانتش ، نگرفتی خبری از پدرت  
حال از دیده در اشک ، چکیدن داری  
گفتمش ! بس ، که دهن باز کنم ای صیاد  
حیف ، انصاف نداری و لمیدن داری

دامِ تزویر چرا؟ دانهٔ تدبیر بیاش  
مشکِ آهوی ختن گفته چریدن داری  
بی سبب می پری از شاخ، به شاخِ دگری  
یاکه چون زاغ و زغن، شوقِ پریدن داری  
سخنِ حق شنو و لیکِ زمن خُرده مگیر  
پشتِ هر خیره سری، چیره دویدن داری  
گفتی فرقت، میانِ من و تو، یعنی چه؟  
پردهٔ حرمت و آداب، دریدن داری  
چشمِ دل باز نما، روضهٔ رضوان بِنِگر  
چو نسیمی اگر از عشق، وزیدن داری  
مرکزِ جهل، حجابی به میان گشت، چرا؟  
که، ز کین، آتشی در سینه جهیدن داری  
دلِ من آبله باران شده از جور و ستم  
ز جفا، آبله را نیز، کفیدن داری  
ترسی از حق بنما، تهمتی بر مرده مبند  
که پشیمان شده انگشت، گزیدن داری  
بندهٔ حق شو و، نه نوکرِ هر ناکس و کس  
عقلِ خامی اگر است، پزیدن داری  
آهِ مظلوم، عجب سوز و گدازی دارد  
رستمِ زال اگر باشی، خویدن داری  
خوب سنجیده سخن گوی و نرنجان دلِ ما  
رشتهٔ یاری، چه بی باک بریدن داری  
نقدِ جان دادن و، پیوندِ محبت چه خوشست  
اگر این امتعهٔ وصل، خریدن داری  
تابِ هر زخمِ ترا دارم و هم نیشِ ترا  
زهرِ قاتل ز سخن، بسکه چکیدن داری  
حرفِ یک جانبه ات، شیشهٔ دل می شکند  
خود بینداز و خودت، سازِ قپیدن داری  
ای که دیوار شدی، بینِ من و بینِ پدر

باخبر باش که یک روز ، لهیدن داری  
جگرم پاره نمودی و نمک پاشیدی  
با چه دندانان ، جگرپاره ، گزیدن داری  
ز حسادت گل امید مرا ، پژمردی  
باغبان کشته ، دلم خار خلیدن داری  
ای خدا بر تو و ، عدل تو سپردم ، همه را  
به حساب جهلا ، زود رسیدن داری  
به کسی بد نمودم ، تو خودت میدانی  
بدکُنش را ز بدش ، نیز چشیدن داری  
آنکه شد باعث محرومیت دیدارش  
به خودش ، آش خودش ، نیز پزیدن داری  
تا بداند که مرا ، چون تو خدایی باشد  
و تو حرف دلم از فضل ، شنیدن داری  
« نعمتا » صبر نما ، چون به خدا بسپردی  
تا رسد نوبت ایشان و ، تو دیدن داری